

تأملی بر حق دعوت به مداخله شورشیان از منظر نظام فقهی اسلام و حقوق بین الملل موضوعه^۱

رضا نصیری لاریمی *

محسن عبدالهیی **

چکیده

با وجود ممنوعیت شورشیان از حق دعوت به مداخله در نظام حقوق بین‌الملل، در برخی از جنگ‌های داخلی، به ویژه در تحولات و مخاصمات مسلحانه داخلی اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا، شورشیان در نزاع با دولت حاکم، به حق تعیین سرنوشت مردم استناد نموده و از سایر دولت‌ها تقاضای کمک نظامی نموده‌اند. این مسأله در خصوص مردمی که تحت ظلم و ستم حکومت مستبد و طغیانگر هستند و مسؤولیتهایی که دول اسلامی براساس شریعت اسلامی برای کمک به آنها دارند از اهمیت دوچندانی برخوردار است. لذا بررسی قواعد حقوقی، ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های حاکم بر اینچنین مداخلاتی از منظر نظام فقهی اسلام و حقوق بین‌الملل معاصر ضروری به نظر می‌رسد. اگرچه دعوت به مداخله از سوی شورشیان با موانع و محدودیت‌های مهمی، هم در نظام حقوق بین‌الملل و هم در نظام فقهی اسلامی، روبرو بوده که مورد بررسی قرار خواهد گرفت؛ به نظر می‌رسد حقوق بین‌الملل می‌تواند در برخی موارد محدود، با مجوز و نظارت شورای امنیت سازمان ملل، حق دعوت به مداخله را برای شورشیان، جهت مقابله با دولت سرکوبگر و دولتی که حقوق اساسی شهروندان خود را به طور سیستماتیک نقض می‌نماید، بپذیرد. نظام فقهی اسلام با پذیرش و واجب دانستن مداخله به نفع گروه‌های مستضعف که در حال مبارزه با حکومت‌های ظالم هستند، با کنار نهادن احتیاط‌های موجود در حقوق بین‌الملل موضوعه، تصویر روشن‌تری از حق دعوت به مداخله این گروه‌ها ارائه می‌دهد.

کلید واژه‌ها: دعوت به مداخله، شورشیان، بغی، مخاصمات مسلحانه داخلی، جهاد.

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۹/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۵/۲۷

* گروه حقوق، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران (نویسنده مسؤول)

Reza_Nasiri_Larimi@yahoo.com

** دانشیار حقوق بین‌الملل عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

۱- مقدمه

در کنار جنگ‌های بین‌المللی، جنگ‌های داخلی به عنوان واقعیت اجتناب‌ناپذیر و دردناک تاریخ بشری است که صرف نظر از ریشه‌های آن، در طول تاریخ، هیچگاه به طور کامل متوقف نشده است. هم‌اکنون نیز برخی مناطق جهان مانند سوریه، عراق، لیبی، یمن و برخی کشورهای آفریقایی، درگیر جنگ داخلی هستند. در این نوع از مخاصمات داخلی، گروه‌های مسلح مبارز که ما آنها را گروه‌های شورشی می‌نامیم و در حال نبرد با دولت حاکم می‌باشند، ممکن است از سایر دولت‌ها دعوت نمایند تا به آنها کمک نظامی نمایند. در حقوق بین‌الملل به چنین دعوتی که که ممکن است از سوی دولت حاکم یا شورشیان صورت پذیرد، دعوت به مداخله گفته می‌شود (Max plank, 2011, 1). تحقیق حاضر که اختصاص به حق دعوت به مداخله گروه‌های شورشی و نه دولت حاکم^۱ دارد از این جهت اهمیت دارد که در جنگ‌های داخلی مختلف از جمله مخاصمات اخیر در خاورمیانه و شمال آفریقا، توسط شورشیان مسلح مورد استناد قرار گرفته است. این گروه‌های شورشی برای رسیدن به هدف خود که سرنگونی دولت حاکم بوده است، از کمک سایر دولت‌ها و گروه‌های غیردولتی بهره‌مند بوده و در برخی موارد از سایر دولت‌ها دعوت به مداخله نموده‌اند و دولت‌های خارجی نیز به شیوه‌های مختلف، از جمله تجهیز نیروهای شورشی مسلح، به آنها کمک می‌نمودند.

ضمن آنکه نمی‌توان تأثیر چنین مداخلاتی را در تغییر وضعیت مخاصمات داخلی و نتیجه نهایی آن که احتمال پیروزی شورشیان را افزایش می‌دهد، نادیده انگاشت. همگان ملاحظه نموده‌اند که مداخلات نظامی ناتو در سال ۲۰۱۱ در لیبی که با هدف حمایت از شورشیان این کشور انجام گرفته است، تأثیر مستقیمی بر پیروزی نهایی این گروه‌ها بر حکومت قذافی داشته است. همچنان که نمی‌توان تأثیرات کمک‌های نظامی برخی از دولت‌های منطقه به معارضان و گروه‌های مسلح در سوریه را در طولانی‌شدن جنگ داخلی و مصائب بوجود آمده در این کشور نادیده گرفت. با توجه به اهمیت وقایع اخیر که در خاورمیانه و شمال آفریقا رخ داده است که از آن به بهار عرب یا بیداری اسلامی نیز یاد می‌شود، همچنین با توجه به جهان شمول بودن نظام حقوقی اسلام و اینکه هر از چندگاه در بخش‌های از نقاط جهان، مردم به ستوه آمده از جور حاکمان ستمگر، با لبریز شدن کاسه صبرشان، راه مخاصمه را با حاکم ظالم و مستبد

۱. در خصوص حق دعوت به مداخله دولت حاکم و ارتباط آن با حق تعیین سرنوشت داخلی مردم ر.ک به مقاله نگارنده در فصلنامه تحقیقات حقوقی آزاد (نصیری لاریمی، ۱۳۹۳، ۱۳۵-۹۹)

انتخاب می‌نمایند و از سایر حکومت‌ها تقاضا دارند تا به آنها کمک نمایند، لذا لازم است موضع نظام حقوقی اسلام نیز در این موضوع مهم به دقت تبیین و تشریح گردد. دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده فعالیت‌های نظامی و شبه نظامی ایالات متحده در نیکاراگوئه با بیانی شگفت‌انگیز اظهار می‌دارد: «بسیار دشوار خواهد بود دیدن آنچه که از اصل عدم مداخله در حقوق بین‌الملل بر جای خواهد ماند، مداخله‌ای که به درخواست دولت حاکم در حال حاضر مجاز می‌باشد، به درخواست گروه‌های مخالف و معارض نیز مجاز شناخته شود...» (ICJ Reports, 1986, 246). دیوان با این عبارت‌پردازی در بیان انتقال این پیام به جامعه بین‌المللی است که اولاً دعوت به مداخله به درخواست دولت حاکم امری برخلاف حقوق بین‌الملل نیست و ثانیاً اگر دعوت به مداخله گروه‌های شورشی و انقلابی را نیز بپذیریم، دیگر جایی برای اصل عدم مداخله در حقوق بین‌الملل باقی نخواهد ماند.

دیوان در قضیه فعالیت‌های نظامی در سرزمین کنگو نیز موضع قبلی خود در پرونده نیکاراگوئه را مورد تأکید قرار داد. در حالی که دیوان دخالت اوگاندا و حضور سربازان اوگاندایی در کنگو را قبل از تاریخ ۸ آگوست ۱۹۹۸ که بنا به دعوت لوران کابیلا رئیس‌جمهور این کشور انجام گرفته را غیرقانونی نمی‌داند. اما با خاتمه یافتن اعلام رضایت دولت کنگو بعد از تاریخ مذکور، دخالت اوگاندا در این کشور که به منظور حمایت از شورشیان انجام پذیرفت ناقض اصل حاکمیت و تمامیت ارضی کنگو و نقض شدید اصل ممنوعیت توسل به زور مندرج در منشور سازمان ملل تلقی گردیده است (ICJ reports, 2005, 165).

همانطور که ملاحظه می‌گردد بررسی قواعد حاکم و رویه دولت‌ها در خصوص حق دعوت به مداخله شورشیان چه از دید فقهی و چه از منظر حقوق بین‌الملل معاصر واجد جنبه‌های نظری و عملی است. اگرچه قاعده اولیه در نظام بین‌الملل، ممنوعیت شورشیان از حق دعوت به مداخله بوده و آرای فوق نیز موید همین نکته است اما با این وصف، پاسخ به این پرسش اهمیت دارد که آیا شورشیان، در برخی شرایط خاص، مانند زمانی که دولت حاکم، مشروعیت خود را از دست داده باشد، می‌توانند برای احیای حق تعیین سرنوشت خود، از حق دعوت به مداخله برخوردار باشند؟ و به صورت کلی آیا استناد به حق تعیین سرنوشت مردم، می‌تواند معیاری برای مشروعیت دولت دارای حاکمیت تلقی گردد. در همین خصوص بررسی متون فقهی و اسلامی چه پاسخی به پرسش‌های فوق می‌دهد. آیا دولت‌های اسلامی می‌توانند بنا به دعوت شورشیان یا انقلابیونی که تحت ظلم حکومت‌های مستبد و مستکبر قرار گرفته‌اند و بخشی از مردمان آن نیز در صدد احیای حق تعیین سرنوشت خود هستند، به آنها کمک نظامی نمایند. جهت پاسخ

به سؤالات مذکور، ابتدا وضعیت شورشیان در حقوق بین‌الملل با مفهوم بغی و احکام آن در نظام فقهی مقایسه شده سپس به بررسی قواعد حاکم بر حق دعوت به مداخله شورشیان به همراه موانع و محدودیت‌های آن در نظام فقهی اسلام و حقوق بین‌الملل معاصر می‌پردازیم و در قسمت پایانی نیز موضوع کمک نظامی به شورشیان و مردمان تحت حکومت ظالم بررسی خواهد شد.

۲- تعریف و وضعیت حقوقی شورشیان از دیدگاه حقوق بین‌الملل و مقایسه آن با

مفهوم بغی در متون فقهی

مقصود از شورشیان، اشخاص یا گروه‌های انسانی هستند که بطور جمعی و صرف نظر از هدف و مقصودی که دارند، علیه حکومت قیام مسلحانه می‌کنند. در حقوق بین‌الملل معاصر از شورشیان به عنوان نیروهای مسلح مخالف^۱ نام برده می‌شود که بنا به دلایل مختلف، دست به مبارزه علیه دولت حاکم می‌زنند.

تا چند قرن گذشته، شورشیان، اعم از جدایی‌طلبان و انقلابیون هیچ حقی برای جنگیدن نداشته‌اند و نظریه‌پردازانی همچون گروسیوس، صرفاً دولت‌ها را دارای چنین حقی می‌دانسته‌اند. همچنین این اعتقاد در بین دولت‌ها وجود داشت که دولت حاکم می‌تواند برای حفظ حیات خویش، ناآرامی‌ها و شورش‌های داخلی را سرکوب نماید (ضیایی، ۱۳۸۹، ۱۸۰-۱۸۱) و این طرز تفکر تا مدت‌ها رویه رایج و مستقر عرصه بین‌المللی بوده است. اما به تدریج این تفکر که صرفاً دولت‌ها از حق جنگیدن برخوردار بوده و مردم تحت حاکمیت آن دارای چنین حقی نیستند تغییر یافت و واضح بود که تفکر و رویه پیشین نمی‌توانست بیش از این در جامعه بین‌المللی دوام آورد؛ چرا که مردمان، در اقصی نقاط جهان، ممکن است با دولت‌ها و حکومت‌هایی روبرو گردند که حقوق اساسی آنها را به طور سازمان یافته نقض نمایند و راهکارهای مسالمت‌آمیز، مانند اعتراضات خیابانی و مذاکره با دولت حاکم نیز به بهبود وضعیت کمکی ننماید لذا به ناچار بر دولت حاکم شوریده تا از این طریق به اهداف خود دست یابند. لذا وقوع جنگ داخلی بین گروهی از مردم تحت عنوان گروه‌های شورشی یا نیروهای مسلح مبارز با دولت حاکم اجتناب‌ناپذیر می‌نماید و درست به همین دلیل حقوق بین‌الملل نیز ناچار گشته در بسیاری از مواقع موجودیت این گروه‌ها را به رسمیت بشناسد تا این گروه‌ها از حمایت‌های بین‌المللی لازم برخوردار شوند. لذا امروزه این نظریه به صورت

1 . Dissident Armed Forces

غالب پذیرفته شده است که هم دول حاکم و هم شورشیان نسبت به یکدیگر از حق مخاصمه برخوردار بوده و می‌توانند تا حد پیروزی با یکدیگر بجنگند (پیشین، ۱۸۳). اما طرفین درگیر در حین مخاصمات داخلی باید به مقررات حقوق بشردوستانه احترام گذاشته و در صورت ارتکاب جرایم بین‌المللی، امکان تحت تعقیب قرارگرفتن آنها وجود دارد. اما در فقه اسلامی به جای استفاده از اصطلاح شورشی، در غالب موارد از اصطلاح بغی و باغیان استفاده می‌شود و مفهوم اخیر را در مواردی به کار می‌برند که گروهی علیه امام یا حاکم مسلمانان دست به قیام مسلحانه می‌زنند (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۹، ۵۲۴؛ شیخ مفید، ۱۴۱۳، ۱، ۸).

برخی از فقها خروج از اطاعت «امام معصوم» را معنای بغی دانسته‌اند (شهید اول، ۱۴۱۱، ۷۴). اما اکثر فقها در تعریف بغی از اصطلاح خروج از «امام عادل» و نه امام معصوم سخن گفته‌اند؛ که تقویت‌کننده این نظر است که شورش علیه حاکم اسلامی، اختصاص به دوران امام معصوم ندارد. در برخی دیگر از متون فقهی نیز خروج از اطاعت امام عادل تحت عنوان بغی شناخته می‌شود (جبعی عاملی، ۱۴۱۰، ۹، ۲۹۰؛ طوسی، ۱۴۰۹، ۲۹۶). شیخ محمدحسن نجفی نیز در تعریف بغی گفته است: «هو لغه متجاوزة الحد و الظلم و الاستعلاء و طلب الشیء و فی عرف المشرعه الخروج عن طاعة الامام العادل» (نجفی، ۱۴۰۳، ۴۱، ۳۲۲) بغی در لغت به معنی متجاوز از حد و ظلم و استعلاء و طلب کردن چیزی است و در عرف متشرعه خروج بر امام عادل است. ابن ادریس و علامه حلی نیز بغی را به خروج بر امام عادل تعریف نموده‌اند (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۱، ۲، ۱۵؛ حلی، ۱۴۱۰، ۱، ۳۵۱). البته حاکم اسلامی وظیفه دارد قبل از هرگونه اقدام نظامی مقابل باغیان، آنان را نصیحت و ارشاد نموده یا اگر حقی از آنان تضییع شده مورد رسیدگی قراردهد. در متون فقهی در همین خصوص تأکید شده، نبرد با باغیان پس از آن واجب می‌شود که کسی به سوی آنان برود تا از سبب خروجشان، پرسش نماید و شبهه احتمالی آنان را روشن و برطرف نماید و راه صواب را برای ایشان روشن سازد. در استدلال بر ضرورت این کار فقها معتقدند: لان الغرض کفهم و دفع شرهم، فاذا أمکن بمجرد القول لم يعدل الی القتل (حلی، ۱۴۱۷، ۹، ۴۱۰). هدف از جنگ با باغیان، بازداشتن آنان از اقدامات خود و دفع شر ایشان است؛ لذا، چنانچه دستیابی به این هدف، به صرف گفتگو امکان‌پذیر باشد، نباید به قتل یا اقدام نظامی توسل جست. اما اگر راهکارهای مسالمت‌آمیز فوق‌الذکر به نتیجه‌ای نرسد، فقها معتقدند که در این شرایط، جهاد با باغیان واجب خواهد بود. شیخ طوسی با ادعای اجماع در وجوب جهاد با باغیان اظهار می‌دارد: لا خلاف ان قتال اهل البغی واجب (طوسی، ۱۳۵۱، ۷، ۲۶۳). در اینکه جنگیدن با باغیان واجب است، اختلافی نیست.

در عبارت‌های ابن‌ادریس حلی نیز آمده است: «جاز للامام قتاله و مجاهدته» (ابن‌ادریس، ۱۴۱۱، ۲، ۱۵) «برای امام جنگیدن و جهاد با باغی جایز است»، علامه حلی نیز، در این باره ادعای اجماع می‌کند و جهاد با اهل بغی را واجب می‌داند (حلی، ۱۳۳۳، ۲، ۹۸۳). البته مسلمانان باید به این مهم توجه کنند که مقابله با باغیان به صورت خودسرانه و بدون حکم حاکم اسلامی امکان‌پذیر نیست (ابن‌ادریس، پیشین، ۱۵) لذا هر گونه اقدامات خودسرانه، موجب بی‌نظمی در جامعه اسلامی خواهد شد.

همانطور که دیده می‌شود با وجود قرابت‌های مفهومی، بین مفهوم شورشیان در حقوق بین‌الملل و مفهوم بغی در متون فقهی و قواعد حقوقی مترتب بر هر یک از آنها تفاوت‌هایی وجود دارد. در حالی که باغیان در یک نظام اسلامی، پس از نتیجه‌بخش نبودن راهکارهای مسالمت‌آمیز، مستحق مجازات مرگ می‌باشند و از این جهت حقوق بین‌الملل نیز به دولت‌ها حق سرکوب و مبارزه با شورشیان را می‌دهد؛ اما بر خلاف مفهوم بغی که تنها شورش مسلحانه علیه حکومت یا حاکم اسلامی را شامل می‌گردد، اما در نظام حقوق بین‌الملل به تمامی گروه‌های مبارز مسلحی که با هر انگیزه‌ای با دولت حاکم، وارد کارزار جنگ داخلی می‌شوند، شورش می‌شود و همانطور که گفته شد، به گروه‌های شورشی در جامعه بین‌المللی به عنوان یک واقعیت نگریسته شده و سایر دولت‌ها سعی می‌کنند در اینگونه مواقع، بی‌طرف باقی بمانند. به همین منظور در جریان جنگ داخلی بین دولت حاکم و شورشیان، طرفین متعهد به رعایت مقررات حقوق بشردوستانه حاکم بر مخاصمات داخلی خواهند بود. لذا مفهوم شورشیان در مقایسه با اصطلاح فقهی بغی، به مراتب از دایره شمول گسترده‌تری برخوردار بوده و تمامی گروه‌های مبارز مسلحی که با دولت حاکم وارد جنگ داخلی می‌شوند را شامل می‌شود که لازم است قواعد حقوقی حاکم بر آن از منظر فقهی و حقوقی مورد بررسی قرار گیرد.

۲- قواعد حاکم، موانع و محدودیت‌های حق دعوت به مداخله شورشیان در نظام

حقوقی اسلام و حقوق بین‌الملل معاصر

۲-۱- اصل ممنوعیت توسل به زور و جنگ

اسلام، دین صلح و آرامش است و همیشه در این آیین، گفتگو، صلح و آرامش، بر جنگ و خونریزی برتری داشته و مقدم بوده است. پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) همواره قبل از شروع جنگ، دشمنان را دعوت به صلح و گفتگو می‌کردند. در قرآن نیز دستورات روشنی مبنی بر پذیرش صلح و اولویت

آن وجود دارد: وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ... وَ إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنُصْرِهِ وَالْمُؤْمِنِينَ (انفال، ۶۲-۶۱) و اگر آنان تمایل به صلح نشان دادند تو نیز به آن متمایل شو و بر خدا تکیه کن که او شنوا و داناست و اگر بخواهند تو را فریب دهند خدا برای تو کافی است و همان کسی است که تو را با یاری خود و یاری مؤمنان تقویت کرد. در سوره نساء نیز آمده است که: «فَإِنْ اعْتَزَلُواكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ آَلَقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» «اگر کافران و ظالمان از جنگ کناره گرفتند و دست کشیدند و با شما طرح صلح انداختند دیگر بر آنها دست نگشایید و شما را بر ایشان در آن صورت راه ودستی نیست» (نساء، ۹۰).

اما با وجود دعوت ابتدایی اسلام به صلح و آرامش، در مواقعی نیز جهاد به عنوان یک فریضه در این نظام قلمداد شده است. لذا از منظر اسلام، جنگی مشروعیت دارد که مطابق با مفهوم جهاد باشد. جهاد در معنی خاص، جنگ مقدس و یا جنگ به خاطر دین و در راه حق و دفاع از آزادی‌های والای اسلامی است (بیگدلی، ۱۳۸۰، ۲۳). آیات مختلف قرآن، مسلمانان را به امر جهاد دعوت نموده و آن را واجب دانسته است. در سوره بقره آمده است:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» «حکم جهاد برای شما مقرر گردید و حال آن که بر شما ناگوار و مکروه است ولیکن چه بسیار است چیزی را که شما ناگوار شمارید ولی بحقیقت خیر و صلاح در آن بوده و چه بسیار است چیزی را که دوست دارید و در واقع شر و فساد شما در آن است. خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید» (بقره، ۲۱۶). در سوره مبارکه انفال نیز آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ» «ای پیامبر، مؤمنان را به جنگ و کارزار تشویق کن» (انفال، ۶۵). همچنین در آیاتی دیگری از سوره انفال ملاحظه می‌کنیم: «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» «با کافران جهاد کنید تا فتنه و فساد از روی زمین برطرف شود و آیین همه دین خدا گردد و چنانچه دست از کفر کشیدند، خدا به اعمالشان آگاه هست» (انفال، ۳۹). همانطور که ملاحظه می‌گردد قرآن کریم فقط جهاد فی سبیل‌الله را جنگ مشروع می‌داند. لذا زمانی که هنوز در جامعه بین‌المللی قاعده‌ای برای ممنوعیت توسل به زور وجود نداشت و جنگ به عنوان یک ابزار حاکمیتی، مورد استفاده حکومت‌ها بوده است، اما شرع مقدس، جز در مواقع جهاد در راه خدا و دفاع مشروع، آن را مجاز نمی‌دانست. به عبارت دیگر، جنگ به منظور کشورگشایی و دستیابی به قدرت و ثروت از منظر حقوق اسلام تحریم و

ممنوع گردیده است (ابراهیمی، ۱۳۷۹، ۱، ۴۲۷). لذا هرگونه کمک مسلحانه نظامی به شورشیان در جنگ داخلی که در مغایرت با هدف پیش گفته باشد و به نوعی جهاد فی سبیل‌الله تلقی نگردد، نقض اصل ممنوعیت توسل به زور به حساب می‌آید. حقوق بین‌الملل نیز تا قبل از سال ۱۹۴۵، قاعده ممنوعیت توسل به زور را به طور کامل به رسمیت نمی‌شناخت. حتی پیشتر مفهوم جنگ عادلانه^۱ به عنوان مکانیزم حاکم در جامعه بین‌المللی وجود داشت که به موجب آن جنگ غیرقانونی بود مگر برای یک هدف عادلانه که مصادیق آن نیز عمدتاً ورود خسارت غیرقانونی و سلب حق بوده است (مقتدر، ۱۳۷۳، ۱۲۸). این روند تا اواخر قرن هفدهم ادامه داشت؛ اما در شروع قرن هجدهم، اصل بر این است که دولت حاکم، دارای حق توسل به جنگ می‌باشد؛ بنابراین هر دولتی محق بود به هر دلیلی به جنگ متوسل شود. حقوق بین‌الملل نیز علیرغم تنظیم رفتار متخاصمین، ولی در مورد حق توسل به جنگ دخالتی نداشت و جنگ نیز به طور کلی تحریم نشده بود (همان، ۱۲۹). لذا دولت‌ها هر زمان که لازم می‌دانستند از این ابزار، جهت تحمیل قدرت خویش به سایرین استفاده نموده و حتی در منازعات نظامی دیگران نیز مداخله می‌نموده‌اند. لذا در این دوران عمدتاً اصل بر مشروعیت مداخلات نظامی بود.

حمایت فرانسه از جنگ استقلال آمریکا پس از سال ۱۷۷۶، مداخله فرانسه، بریتانیای کبیر و روسیه برای حمایت از استقلال یونان در سال ۱۸۲۷، تحریم دریایی در شهر آنور در شمال بلژیک برای حمایت از انقلاب بلژیک در سال ۱۸۳۰، مداخله آمریکا در کوبا در سال ۱۸۹۸ که به استقلال کوبا انجامید و مداخله آمریکا برای جدایی پاناما از کلمبیا در سال ۱۹۰۳ از جمله مداخلاتی بوده که علیه دولت مرکزی و با حمایت از شورشیان انجام گرفته است (ضیایی، ۱۳۹۲، ۲۰۰). اما پیمان پاریس در سال ۱۹۲۸ میلادی، اولین سند رسمی است که در آن جنگ، همچون ابزار اجرای سیاست ملی، مردود شمرده شده است. در ماده دوم این پیمان تأکید شده است که طرف‌ها می‌پذیرند که اختلاف‌های خویش را فقط از طریق مسالمت‌آمیز حل و فصل کنند (The Kellogg-Briand Pact, 1928, para 2). البته این مهمترین گامی بود که در جهت برقراری اصل عدم توسل به زور بمثابه هنجار عرفی حقوق بین‌الملل گذاشته شد. بعد از جنگ جهانی دوم، منشور ملل متحد تصویب شد. در منشور، رهایی نسل‌های آینده از فاجعه جنگ و پذیرش رفتاری که در آن از نیروی مسلح هرگز استفاده نخواهد شد مگر بخاطر منفعت عمومی، یکی از اهداف عمده تعیین گردید. در منشور ملل متحد، نه تنها توسل به نیروهای مسلح بلکه توسل به زور به هر طریقی که با

اهداف ملل متحد ناسازگار باشد ممنوع است. مطابق بند چهارم ماده دوم منشور ملل متحد، تمام اعضای ملل متحد در روابط خویش از تهدید یا توسل به زور علیه تمامیت ارضی و استقلال سیاسی یک دولت با هر طریقی که با اهداف ملل متحد ناسازگار باشد، اجتناب خواهد ورزید. اما در حقوق بین‌الملل فقط در دو مورد امکان توسل به زور وجود دارد. اول آنکه هر دولت در صورتیکه علیه آن حمله مسلحانه صورت گرفته باشد، حق دارد از خود دفاع مشروع کند. مورد دوم نیز بر اساس فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد، زمانی که تهدیدی علیه صلح، نقض صلح یا تجاوزی صورت گیرد، امکان توسل به نیروی نظامی از سوی شورای امنیت سازمان ملل وجود دارد. بنابراین به غیر از موارد فوق‌الذکر، استثناء دیگری در منشور سازمان ملل برای توسل به زور پیش‌بینی نشده است. لذا با توجه به آنچه گفته شد قاعدتاً دولت‌های خارجی بر مبنای اصل عدم توسل به زور حق ندارند به شورشیان کمک نمایند و شورشیان نیز بر همین اساس از حق دعوت به مداخله محروم می‌باشند.

۲-۲- اصل عدم مداخله و احترام به حاکمیت و استقلال دولت‌ها

سیاست ترک و اعتزال در متون دینی مترادف عدم مداخله است. این سیاست در عصر رسالت بنا نهاده شده است. پس از پیامبر(ص)، از خلافت راشدین و امویان تا جنگ جهانی اول روابط میان دول اسلامی سنی مذهب با دول غربی بین جنگ و صلح در گردش بوده است. اما بیشتر وضعیت مخاصماتی داشت. فتوحات قرون اولیه اسلامی در سرزمین‌های مسیحی و فتوحات اروپای مسیحی در سرزمین‌های اسلامی از قرن شانزدهم به این سو گواه روشنی بر مداخله مسیحیت و اسلام در امور یکدیگر است. با این وجود، قبول اصل عدم مداخله توسط تمامی دولت‌ها، به عنوان حقی طبیعی و ضرورتی برای سیستم و نظم موجود، اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. ضمن آنکه عدم مداخله، نتیجه منطقی اصول حاکمیت، استقلال و برابری دولت‌ها است.

اما در اسلام تفاوت منبع و مبانی و اصالت فقه اسلامی ایجاب می‌کند که با روش متفاوتی اصل عدم مداخله شناسایی و بررسی شود. مطالعه متون دینی و مبانی و اصول برگرفته از آنها مانند اصل عدالت، اصل صلح، قاعده نفی سبیل، اصل اعتزال، رفتار متقابل و اصل عدم سلطه و نیز مبان نظیر؛ بنای عقلا، منطقه الفراغ و احکام حکومتی و مقاصد الشریعه، عدم مداخله را به عنوان یک اصل تقویت می‌کنند. اما از بین همه اینها، قاعده نفی سبیل و اعتزال را می‌توان قوی‌ترین دلایل اصل عدم مداخله در اسلام دانست.

اما نفی سبیل دو چهره دارد: نفی سبیل کافر بر مسلمان و نفی سبیل مسلمان بر کافر. فقهیان با قاعده معروف نفی سبیل، یک سوی این قاعده را تقویت کرده‌اند. صورت دیگر این قاعده اعتزال است. در خصوص قاعده نفی سبیل خداوند در سوره نساء می‌فرماید: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» یعنی خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان، تسلطی نداده است (سوره نساء، ۱۴۱). در اثبات قاعده نفی سبیل، برخی فقها، به ادله دیگری همچون اجماع و عقل استناد نموده‌اند (الرحمانی، ۳۲، ۱۶۷؛ حسینی شیرازی، ۱۴۱۳، ۶۱؛ بجنوردی، ۱۴۱۹، ۱، ۱۸۵).

روایات زیادی بر علو و شرافت مسلمانان بر غیرمسلمانان دلالت می‌کند. مهم‌ترین آن‌ها حدیث نبوی «علو» است که شیخ صدوق آن را نقل نموده است. قوله (ع): الاسلام يعلوا و لا يعلى عليه والکفار بمنزله الموتى لا يحجون و لا يورثون (شیخ صدوق، ۱۳۸۱، ۴، ۳۳۴). در این روایت آمده است که اسلام نسبت به سایر مکاتب برتری دارد و هیچ چیزی برتر از اسلام نیست.

لذا از منظر آیات و روایات فوق، هرگونه مداخله ای توسط غیرمسلمانان در امور داخلی مسلمانان جایز نیست. از سوی دیگر، قرآن کریم روشی عادلانه، منصفانه و ارتباط مسالمت‌آمیز با غیرمسلمانانی را که به دنبال سلطه‌جویی و زورمداری نیستند، توصیه می‌نماید و می‌فرماید: «لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» «خدا شما را از کسانی که در (کار) دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، باز می‌دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید، زیرا خدا دادگران را دوست می‌دارد» (ممتحنه، ۸). یا در سوره نساء همانطور که پیش از این ذکر شد، مسلمانان را از قتال با کسانی که از جنگ با آنها کنار گرفتند و تسلیم شدند یا از جنگ دل‌تنگ شده‌اند، برحذر می‌دارد (نساء، ۹۰). یا در سوره کافرون در رابطه با مردم کفر و ایمان، بیان می‌فرماید: من آنچه را که شما پرستش می‌کنید ستایش نخواهم کرد و شما هم بر آن چیزی که من پرستش می‌کنم ستایش نخواهید کرد پس «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِي» پس دین شما برای شما و دین من برای من (کافرون، ۶-۲). به نظر می‌رسد آیات شریف فوق قاعده کلی و اساسی برای مسلمانان وضع می‌کند که در برابر هر جمعیتی یا دولت غیرمسلمان که نسبت به اسلام و مسلمین، موضع خصمانه نداشته باشند و در کار آنها دخالت نکنند، اصل بر برقراری رابطه مسالمت‌آمیز و پایبندی به پیمان‌ها و برخورد عادلانه و منصفانه است.

بنابراین بر اساس قاعده نفی سبیل، مسلمانان موظفند از دخالت بیگانگان در امور خود جلوگیری کنند و بر پایه اعتزال حق عدم دخالت در امور دیگران را باید محترم داشت. بنابراین بین اسلام و حقوق بین‌الملل در ماهیت عدم مداخله به عنوان یک اصل اساسی اختلافی نیست. بدیهی است هر اصلی استثنایی دارد و اصل عدم مداخله نه در اسلام و نه در حقوق بین‌الملل مطلق نبوده و نیست که در مباحث آتی به این موضوع پرداخته می‌شود.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز در قطعنامه‌های مختلف بر اهمیت اصل عدم مداخله تأکید نموده و دامنه مفهومی آن را روشن‌تر نموده است. در قطعنامه شماره ۲۱۳۱ تحت عنوان اعلامیه راجع به عدم پذیرش مداخله در امور داخلی کشورها و حمایت از استقلال و حاکمیت آنها مصوب ۲۱ دسامبر ۱۹۶۵ (General Assembly Resolution, 2131, 1965). هر گونه مداخله مستقیم یا غیرمستقیم در امور داخلی یا خارجی کشور و مداخلات مسلحانه و سایر اشکال مداخله یا تهدید علیه شخصیت دولت یا عناصر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی محکوم گردیده است.

قطعنامه ۳۱ / ۹۱ مجمع عمومی (General Assembly Resolution, 9131, 1965) نیز ضمن تایید قطعنامه‌های پیشین در اینخصوص اعلام می‌دارد:

هر گونه مداخله آشکار یا پنهان، مستقیم یا غیر مستقیم، از جمله گردآوری و اعزام نیروهای مزدور از سوی یک کشور با گروهی از کشورها و هر عمل نظامی، سیاسی، اقتصادی یا شکل دیگری از مداخله در امور داخلی یا خارجی سایر کشورها را صرفنظر از چگونگی روابط متقابل و نظام‌های اقتصادی و اجتماعی آنها تقبیح می‌کند. همچنین هر شکل آشکار، ظریف یا تکنیک‌های بسیار پیچیده از اجبار، براندازی و تهمت را که هدف آن برهم زدن نظم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشورهای دیگر باشد یا متزلزل کردن حکومت‌هایی که در پی آزادکردن اقتصاد خود از سلطه یا دستکاری خارجی هستند محکوم می‌نماید همچنین از کلیه دولت‌ها خواسته شده تا به موجب اهداف و اصول منشور سازمان ملل تدابیر لازم را برای جلوگیری از هرگونه عمل خصمانه یا فعالیت در سرزمین خود علیه حاکمیت، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشور دیگر اتخاذ نمایند. موضوع مداخله و اختلاف نظر در مشروعیت یا نامشروع بودن آن، چندین بار در مراجع قضایی بین‌المللی مورد بررسی قرار گرفته است.

در دیوان بین‌المللی دادگستری پرونده‌های زیادی مطرح شده است که در آنها یا اصل عدم مداخله جوهره آن دعوی بوده یا از مسایل مرتبط به شمار می‌آمده است. رویه دیوان در تمام دعوی مرتبط با

موضوع مداخلات خارجی این بوده که از تمامیت این اصل دفاع کند؛ زیرا معمولاً دیوان در تمامی دادرسی-هائی که می‌کند حاکمیت محوری را اصل و پایه قضاوت‌های خویش قرار می‌دهد.

دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در بخشی از رای خود در قضیه نیکاراگوئه بر اهمیت اصل عدم مداخله در حقوق بین‌الملل تأکید نموده است. دیوان کاملاً روشن ساخت که حمایت ایالات متحده آمریکا از فعالیت‌های نظامی و شبه نظامی «کنتراها» در نیکاراگوا، در آن وقت، که با، تمرین، آموزش و تأمین اسلحه و تهیه اسرار و اطلاعات صورت می‌گرفت، تخطی آشکار از اصل عدم مداخله است. دیوان با تأکید بر اصل عدم مداخله، حق هر کشور حاکم به اداره امور خود بدون دست‌اندازی خارجی را معنی اصل مداخله می‌داند و این اصل را جزء جدانشدنی حقوق بین‌الملل عرفی تلقی می‌نماید. اگرچه این اصل در منشور سازمان ملل ذکر نشده است ولی منشور در صدد بیان همه اصول حقوق بین‌الملل نیست همچنین این اصل لازمه تساوی حاکمیت دولتهاست که در قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی نیز آمده است (I.C.J. Reports 1986, 202). در بخشی دیگر از رأی صادره، از این موضوع سخن به میان می‌آید که آیا در حقوق بین-الملل حق مداخله مستقیم یا غیرمستقیم برای حمایت از مخالفان داخلی دولت دیگر وجود دارد؟ دیوان با اشاره به عناصر احراز عرف یعنی عنصر مادی و عنصر معنوی اظهار می‌دارد که دولت‌های مداخله‌کننده رفتار خود را با توجه به یک حق جدید مداخله یا استثنایی جدید بر اصل عدم مداخله توجیه نکرده‌اند. ایالات متحده آمریکا نیز مداخلات خود را به دلایل سیاسی و نه به قواعدی از حقوق بین‌الملل توجیه کرده است. لذا در حقوق بین‌الملل معاصر هیچ حق کلی به منظور مداخله به نفع گروه‌های مخالف مستقر در یک کشور پیش‌بینی نشده است (همان، ۲۰۹-۲۰۶).

لذا با توجه به آنچه گفته شد، اصل عدم مداخله که یکی از اصول حقوق بین‌الملل است، در اسناد و رویه قضایی بین‌المللی هم به کرات مورد تأکید قرار گرفته و دارای مبانی فقهی و عقلی نیز می‌باشد، به غیر از موارد استثنایی، حقی را برای دعوت به مداخله از سوی شورشیان به رسمیت نمی‌شناسد.

۲-۳- نقض اصل بی‌طرفی در مخاصمات

مبنای اساسی بی‌طرفی آن است که کشورهای بیطرف، ثالث شناخته می‌شوند و زیست چنین کشورهایی نباید از جنگ تأثیرپذیرند و کشورهای متخاصم نباید آنها را در نبرد دخالت دهند. تکلیف متخاصمان، احترام به تمامیت ارضی و آزادی رفت و آمد کشورهای بیطرف است و در مقابل، به عنوان

تکلیف کشورهای بی طرف، انتظار می رود که این دسته از دولت‌ها از هرگونه دخالت من غیر حق در مخاصمات خودداری نمایند (ضیائی بیگدلی، ۱۳۸۰، ۲۸۳).

واژه بی طرفی در ارتباط با حقوق و تکالیف دوگانه دول بی طرف و متخاصم بکار می رود. بر این اساس یک کشور بی طرف نمی تواند آشکارا وارد جنگ و خصومت بین طرفین مخاصمه شده و به آنها یاری رساند. بر اساس اصل بی طرفی، دولت بی طرف، حق ندارد برای طرفین مخاصمه تجهیزات نظامی فراهم نموده و یا اطلاعات نظامی در اختیار آنها قرار دهد و یا به دولت‌های ثالث اجازه دهد از قلمرو سرزمینش به این منظور استفاده کنند. لذا اگر جنگی بین دو یا چند دولت بروز کند، کشور ثالث اعلام می نماید که جانب هیچ کدام از طرفین مخاصمه را نخواهد گرفت؛ یعنی دخالتی به نفع هیچ یک از آنها نخواهد کرد. پس بی طرفی وضعیتی است که در آن یک کشور، حق بی طرفی را بر می گزیند و تصمیم می گیرد که در یک مخاصمه مسلحانه بین المللی وارد نشود. بی طرفی اختصاص به مخاصمه مسلحانه بین المللی ندارد و در زمان مخاصمه مسلحانه داخلی، چنانچه هر دو طرف مخاصمه، به عنوان متخاصم مورد شناسایی قرار گرفته باشند، مطرح می شود (وری، ۱۳۸۳، ۸۶). لذا انتظار می رود در مخاصمات داخلی نیز کشورهای بی طرف به تکالیف و مسؤولیت‌های ناشی از بی طرفی خود عمل نموده و از هر گونه دخالت در امور داخلی سایر دولت‌ها که درگیر جنگ داخلی می باشند، خودداری نمایند.

در حقوق اسلام نیز به بی طرفی توجه شده است و جنگ با گروه بی طرف مردود شمرده شده است. بخش دوم آیه نود سوره نساء که اختصاص به بی طرفی دارد مربوط به کسانی است که در جنگیدن با مسلمانان و یا دشمنان آنان که از قوم خود بودند دچار یأس شده اند و از جنگ با مسلمانان کنار گرفتند. قرآن کریم در کاربرد مفهوم بی طرفی می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاوُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَوْ يَقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنِ اغْتَرَزْتُمُوهُمْ فَلَمَّ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَىٰ كُمْ السَّلَامُ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا.» در قسمت اخیر آیه مذکور تصریح شده است: اگر آنان (گروه بی طرف) کناره گیری کردند و با شما جنگ ننموده اند و اعلام صلح کردند، خداوند به شما اجازه جنگ با آنها را نمی دهد (نساء، ۹۰). البته حکم فوق در صورتی است که گروه بی طرف هم کاملاً از جنگ کناره گیری نماید و روش مسالمت آمیزی را در پیش بگیرد، در غیر این صورت جنگ با این گروه‌ها مجاز خواهد بود. لذا در ادامه آیه قبلی، قرآن کریم می فرماید: «سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَن يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا مَا رَدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِن لَّمْ يَعْزِلُوا فَسَوْفَ يُكْرَهُوا وَيَكْفُرُوا

أَيُّدِيَهُمْ فَخَذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَوْلِيَّكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا». به زودی جمعیت دیگری را می‌یابید که می‌خواهند هم از ناحیه شما در امان باشند و هم از ناحیه قوم خودشان (که مشرکند. لذا نزد شما ادعای ایمان می‌کنند ولی) هر زمان آنان را به سوی فتنه (و بت‌پرستی) بازگردانند، با سر در آن فرو می‌روند! اگر از درگیری با شما کنار نرفتند و پیشنهاد صلح نکردند و دست از شما نکشیدند، آنها را هر جا یافتید اسیر کنید و (یا) به قتل برسائید! آنها کسانی هستند که ما برای شما، تسلط آشکاری نسبت به آنان قرار داده‌ایم (نساء، ۹۱). همانطور که از این آیه استنباط می‌شود گروه‌های بی‌طرف، مکلف به عدم دخالت در مخاصمات سایر دولت‌ها می‌باشند و لذا هرگونه کمک به طرفین جنگ داخلی با مفهوم بی‌طرفی مغایرت خواهد داشت. البته در تاریخ اسلام هم می‌توان به نمونه‌هایی از پیمان‌های بی‌طرفی اشاره نمود که مهمترین آن پیمان بی‌طرفی بین ارتش اسلام با قبیله بنی‌ضمربه است. به موجب این قرارداد که در سال دوم هجرت منعقد گردید طرفین متعهد گردیدند که بایکدیگر وارد جنگ نشوند و آن قبیله همچنین متعهد گردید که سربازان دشمن را تقویت نموده و به آنها یاری نرسانند (ابراهیمی، پیشین، ۴۱۷). لذا همانطور که ملاحظه می‌گردد یکی از تعهداتی که دولت‌های ثالث و بی‌طرف بر عهده دارند عدم شرکت در مخاصمات است. لازمه و ملاک اصلی بیطرفی عدم شرکت دولت بی‌طرف در مخاصمه است و چنانکه دولت بی‌طرف به منظور حمایت از یکی از طرفین، به زور متوسل شود، مبنای بی‌طرفی را نادیده گرفته و از بی‌طرفی عدول کرده است. به موجب حقوق بین‌الملل نیز از جمله تعهدات کشورهای بی‌طرف، عدم تجهیز و فراهم نمودن تسهیلات نظامی به نفع یکی از متخاصمین است. تهیه و فراهم کردن هر گونه جنگ افزار از قبیل ناوهای جنگی، هواپیما، اسلحه، مهمات و . . . برای طرفین مخاصمه ممنوع است. ماده ۶ کنوانسیون سیزدهم لاهه (۱۹۰۷)^۱ در این زمینه مقرر می‌دارد: «تدارک کشتیهای جنگی، مهمات یا وسایل جنگی به هر نوعی که باشد توسط یک نیروی بیطرف برای یک نیروی متخاصم، بطور مستقیم یا غیر مستقیم ممنوع است. علاوه بر تدارک تجهیزات و وسایل جنگی، کشورهای بی‌طرف نباید نیروی نظامی خود را در اختیار یکی از متخاصمین قرار دهد یا به نفع یکی از متخاصمین اقدام به جمع‌آوری نیرو نماید.

مواد ۴ و ۵ کنوانسیون پنجم لاهه (۱۹۰۷)^۲ اینگونه اقدامات را شدیداً منع کرده است. لذا با توجه به

1. Hague Convention XIII Concerning the Rights and Duties of Neutral Powers in Naval War, Oct. 18, 1907, 36 Stat. 2415, 1 Bevans 723

2. Hague Convention V Respecting the Rights and Duties of Neutral Powers and Persons in Case of War on Land, Oct. 28, 1907, 36 Stat. 2310, 1 Bevans 654

آنچه گفته شد و تسری اصل بی‌طرفی به جنگ‌های داخلی، دعوت به مداخله شورشیان و دخالت خارجیان به نفع آنها را می‌توان خلاف اصل بی‌طرفی در حقوق بین‌الملل تلقی نمود. نیک پیداست رعایت اصل بی‌طرفی در نظام حقوقی اسلام به معنی بی‌تفاوتی و عدم اهتمام در امور مسلمین نیست و رعایت این اصل، فقط محدود به آنچه گفته شد و قراردادهای موجود بین دول اسلامی و سایر دولت‌ها و مصلحت نظام اسلامی، قابل قبول به نظر می‌رسد. در غیر اینصورت، همانطور که در مباحث آتی بررسی خواهد شد، زمانی که گروهی از مردم توسط حکومت‌های یاغی و ستمگر مورد ظلم آشکار قرار می‌گیرند، بی‌طرفی معنا و مفهومی نخواهد داشت و سکوت و بی‌تفاوتی در چنین مواقعی با قواعد و مقررات اسلامی ناسازگار بوده و جایز نیست.

۳- بررسی امکان حق دعوت به مداخله شورشیان در شرایط خاص

موضوعی مهمی که مطرح می‌شود آن است که اگر دولت حاکم، مشروعیت خویش را از دست بدهد. برای نمونه مقامات آن مرتکب مهمترین جرایم بین‌المللی گردند یا حقوق اساسی مردم توسط حکومت مرکزی به طور سازمان یافته و گسترده نقض شود و برخی مردم به این دلیل، دست به شورش بزنند، آیا باز هم نباید حق دعوت به مداخله به شورشیان داد؟ آیا شورشیان با استناد به این موضوع و اینکه حق تعیین سرنوشت خود را مطالبه می‌نمایند، می‌توانند از سایر دولت‌ها دعوت به مداخله نمایند؟ و اینکه در این فرض، استناد به حق تعیین سرنوشت مردم، می‌تواند معیاری برای سنجش مشروعیت یک دولت باشد؟ نظام فقهی اسلام و حقوق بین‌الملل چه تدابیری را در این موارد استثنایی اتخاذ نموده‌اند و چه احکامی را تجویز می‌نمایند.

در دین اسلام، مبارزه با ظلم، استعمار، استبداد، دیکتاتوری و حمایت از امت اسلامی و دفاع از همه مظلومان و مستضعفان جهان در مقابل متجاوزان و ستمگران مورد تأکید قرار گرفته است و این امر، یکی از اهداف جنگ‌های مشروع در نظام حقوقی اسلام و از مصادیق جهاد فی سبیل الله می‌باشد؛ جهان شمول بودن نظام حقوقی اسلام، اقتضاء می‌نماید که مسلمانان نسبت به تعدی و ظلم نسبت به حقوق سایر انسان‌ها و سرنوشت سیاسی ملت‌ها بی‌توجه نباشند.

قرآن مجید در آیات متعددی به حمایت از حقوق بشر اهتمام ورزیده است. در سوره حج می‌خوانیم: «أَذِّنْ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ. الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقِّ

إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفَعَهُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ هَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيعَ وَصَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا...» (حج، ۳۹ و ۴۰). این آیه، علت إذن در جهاد را «مظلومیت» و مورد ظلم قرار گرفتن و اخراج از کاشانه و آواره ساختن مؤمنان از وطن خود از سوی ستمگران می‌داند. همچنین آیه دیگری از قرآن کریم می‌فرماید: «لَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ... إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (شوری، ۴۱ و ۴۲) «کسانی که بعد از آن که مورد ظلم قرار گرفتند، یاری بطلبند، ایرادی بر آنان نیست، ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین به ناحق ظلم روا می‌دارند». همچنین در آیه دیگری می‌خوانیم: «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَوْلَاهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» (نساء، ۷۵)؛ چرا در راه خدا و برای رهایی مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران تضعیف شده‌اند) پیکار نمی‌کنید؟! همان افراد (ستم‌دیده‌ای) که می‌گویند: پروردگارا ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگرند، بیرون ببر و از طرف خود برای ما سرپرستی قرار ده و از جانب خود، یار و یوری برای ما تعیین فرما. در سنت نبوی (صلی الله علیه وآله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز سفارش زیادی به موضوع حمایت از مظلومین شده است؛ چه این که در اسلام، مسؤولیت مقابله با تهدید و ارباب وظیفه‌ای همگانی است که باید همه یکپارچه، در برابر عوامل تهدید و ارباب بایستند و از مظلوم دفاع کنند و خصم ظالم باشند (جاوید، ۱۳۹۲، ۷۳). چنانکه حضرت علی (علیه السلام) در این رابطه می‌فرماید: «کونوا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً» «دشمن ستمگر و یاور ستم‌دیده باشید» (نهج‌البلاغه، نامه ۴۷). همچنین آن حضرت در اهمیت جایگاه افراد ستم دیده و ضعیف و بازستانی حق آنها از ظالم می‌فرماید: «الدَّيْلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى أَخَذَ الْحَقُّ لَهُ وَ الْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى أَخَذَ الْحَقُّ مِنْهُ» ضعیف در نزد من عزیز است تا حَقِّش را از ظالم بگیرم و قوی نزد من ناتوان است تا حق مظلوم را از وی بستانم (نهج‌البلاغه، خطبه ۳۷). امام صادق (علیه‌السلام) به نقل از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لِمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» «کسی که صبح کند و اهمیتی به کارهای مسلمانان ندهد او از آنان نیست و کسی که صدای مردمی را بشنود که فریاد کمک خواهی از مسلمانان را سر دهد و پاسخش را ندهد مسلمان نیست» (کلینی، ۱۴۱۴، ۲، ۱۶۴). در روایت دیگری از پیامبر (ص) نقل شده است «عَوْنُكَ لِلضَّعِيفِ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ»

«یاری نمودن ضعیفان، بهترین و با فضیلت ترین صدقه هاست» (الحر العاملی، ۱۱، ۵۵۹). با توجه به روایات فوق روشن است که مسلمانان باید به حل معضلات و گره‌گشایی یکدیگر اهتمام ورزیده و در این راستا تمام تلاش خود را به کار گیرند؛ در غیر این صورت نمی‌توان آنها را مسلمان واقعی دانست. همانطور که ملاحظه می‌گردد، آیات و روایات فوق تردیدی در کمک به گروه‌های مبارز مسلحی که در هرکجای جهان با دولت مستبد، ظالم و سرکوبگر در حال جنگ می‌باشند باقی نمی‌گذارد و حتی حکم به وجوب چنین مداخلاتی می‌دهد.

لذا مبارزه با فساد در سطح بین‌المللی، وظیفه اخلاقی و انسانی همه انسان‌ها می‌باشد و تنها محدود به مرزهای داخلی یک کشور نیست و این چیزی است که ندای وجدان پاک هر انسان، جامعه بشری را به سوی آن فرا می‌خواند. لذا اگر مردمی در هر نقطه از دنیا فریاد ستم‌زدایی و اعتراض به ظلم را به راه انداخته‌اند، نه تنها جای ملامت نیست، بلکه به حکم وجدان هر انسان پاک، در خور مدح و ستایش است؛ چرا که فساد ایجاد شده در سرنوشت همه انسان‌ها مؤثر بوده و مقابله و واکنش به این ظلم‌ها و نظام‌های زورگو، نه تنها به معنای مداخله در امور داخلی دولت‌ها نبوده، بلکه وظیفه دینی و کمک مؤثر به سعادت جامعه بشری است (ابراهیمی، ۱۳۷۹، ۱، ۴۰۴-۴۰۵). به عبارت دیگر، دفاع از مظلوم محدود به کشور یا مردمان خاصی نیست و هر کشور و در هر وضعیتی را شامل می‌شود و هدف اسلام نیز مبارزه با فساد و ایجاد زمینه مناسب برای سعادت همه انسان هاست. البته باید به این نکته توجه نمود که این مسئولیت نسبت به جوامع اسلامی بیشتر بوده و دفاع از آنها با اهمیت تر محسوب می‌شود. ضمن آنکه اقدامات اینچنینی که برای حمایت از ملت‌های تحت ظلم انجام می‌گیرد را نمی‌توان به معنای دخالت در امور داخلی و یا نقض اصل بی‌طرفی دانست؛ زیرا دولتی که روش ظالمانه‌ای با مردم خود یا دولتهای دیگر در پیش گرفته است را نمی‌توان بیطرف نامید و چنین دولتی نمی‌تواند تحت عناوینی مثل اصل عدم مداخله و ... برای خود مصونیت به دست آورد (همان، ۴۶۵-۴۶۴). شاید بتوان دکنترین جنگ‌های آزادیبخش را که در گذشته مطرح گردیده در این چارچوب مطرح نمود. دکنترین جنگ‌های آزادی‌بخش که در سال‌های پیش به صورت جدی مطرح شده بود، می‌رفت تا استثنایی جدید بر قاعده ممنوعیت توسل به زور وضع نماید. بر اساس این دکنترین که توسط برخی از کشورها و ناظران حقوقی مورد ادعا قرار گرفت، مردم تحت استعمار یا اشغال خارجی حق دارند در برابر قدرت اشغالگر یا استعمارگر به زور متوسل شوند؛ متعاقب این تئوری مردمان تحت استعمار یا تحت اشغال که برای احیای حق تعیین سرنوشت خود در حال مبارزه

بوده‌اند حق داشته‌اند تا علیه قدرت موجود تقاضای مداخله و کمک نظامی خارجی نمایند. لذا تأکید دولت‌ها بر این دکترین سبب گردید تا موضوع فلسطین از سوی سازمان ملل متحد به عنوان نمونه‌ای از حق تعیین سرنوشت مورد پذیرش قرار گیرد (ضیایی، منبع پیشین، ۲۰۱-۲۰۰). همین وضعیت استثنایی در مورد سایر گروه‌هایی که خواهان حق تعیین سرنوشت خود بوده‌اند و کمک به آنها مطرح بوده است.^۱

البته به منظور جلوگیری از سوء استفاده در این زمینه و اینکه هر دولتی قاضی اعمال خود نباشد و جلوگیری از بی‌نظمی در عرصه بین‌المللی، بهتر است برای این موارد ضوابطی تعیین و اقدامات لازم از طریق مجامع جهانی صلاحیت‌دار صورت پذیرد (ابراهیمی، پیشین، ۴۶۵). ضمن اینکه در عصری به سر می‌بریم که به موجب منشور سازمان ملل متحد، توسل به زور علیه تمامیت سرزمینی سایر دولت‌ها منع گردیده و کلیه دولت‌ای عضو سازمان ملل ملزم به رعایت اصل منع توسل به زور می‌باشند و نادیده گرفتن آن، جز در مواقع استثنایی مانند دفاع مشروع و اقدامات نظامی در چارچوب فصل هفتم (اصل ۴۲)، از موجبات مسؤولیت بین‌المللی دولت متخلف است. لذا توصیه می‌شود که کلیه دولت‌ها، به خصوص دولت‌های اسلامی در مواقعی اینچنینی که ملتی تحت ظلم دولت ظالم قرار گرفته است با همکاری یکدیگر از ظرفیت‌های موجود در سازمان ملل که آن را همگی پذیرفته‌اند، اقدامات مقتضی را علیه حکومت موردنظر انجام دهند. البته دولت‌های اسلامی همچنین می‌توانند از سایر ظرفیت‌های خود از جمله افکار عمومی مردمان خویش و برخی تدابیر و محدودیت‌های اقتصادی و حتی قطع روابط دیپلماتیک تا حدی که به موجب حقوق بین‌الملل مجاز باشد، استفاده نمایند و به نوعی حکومت یاغی و ستمگر را در عرصه بین‌المللی منزوی نمایند. اقدامی که جامعه بین‌المللی پیش از این در خصوص رژیم تبعیض نژادی آفریقای جنوبی انجام داد و منجر به تأسیس دولت مردمی در این کشور گردید.

برخی از محققین نیز با توجه موقعیت دولت‌های اسلامی در جامعه بین‌المللی معاصر معتقدند رسالت جامعه اسلامی در حمایت از حقوق مستضعفین از طریق سازمان کنفرانس اسلامی، نتایج ارزنده‌تری را در پی خواهد داشت (جاوید و محمدی، ۱۳۹۲، ۸۱).

اما از دید حقوق بین‌الملل، دعوت به مداخله به نفع شورشیان با هر عذر و بهانه‌ای مخالفانی هم دارد. همانطور که در گذشته نیز شبیه اینگونه از مداخلات که با نیت احیای دموکراسی و حق تعیین

۱. در همین خصوص ر.ک به قطعه‌نامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل: 2621 (1970), 2625 (1974), GA Res. 3314 (1970)

سرنوشت انجام گرفته با انتقادات و احتیاط‌های جدی از سوی برخی از حقوقدانان مواجه گردیده است. (ر.ک به والاس، ۱۳۸۷، ۳۵۱-۳۵۵) مخالفان این نوع از مداخلات اظهار می‌دارند اولاً در صورت پذیرش چنین مداخله‌ای همانطور که دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه استدلال نمود از اصل عدم مداخله در حقوق بین‌الملل چیزی باقی نخواهد ماند؛ ثانیاً چنین مداخله‌ای با اصل حاکمیت دولت‌ها و حفظ تمامیت ارضی آنها در تعارض خواهد بود.

تعداد قابل توجهی از حقوقدانان مثل شاختر و فرر^۱ اظهارنظر کرده‌اند که بهانه‌هایی همچون «اعاده دموکراسی»، به هیچ وجه نمی‌تواند موجب خدشه‌دار شدن اصل حاکمیت کشورها و مداخله در امور داخلی آنها گردد. اینان اقدام آمریکا را در مورد پاناما محکوم می‌کنند (سیفی، ۱۳۷۴، ۲۶۴). شاختر می‌گوید: اگر نیروهای طرفدار دموکراسی در کشوری به حد کافی توسعه یافته باشند، آنها بدون حمایت خارجی هم غلبه خواهند کرد. اگر آنها توسعه نیافته باشند و یا اصلاً وجود نداشته باشند، یک دوره از مداخلات خارجی در کشور مورد مداخله آغاز خواهند شد که این خود نافی حق تعیین سرنوشت آن ملت خواهد بود (همان، ۲۶۵). در حمله آمریکا به گرانادا نیز نمایندگان آمریکا و سایر دولت‌ها قرائت‌های متفاوتی از حق تعیین سرنوشت مردم داشته‌اند.^۲ در حالی که نماینده ایالات متحده آمریکا در خطابه خویش در ۲۷ اکتبر ۱۹۸۳ تأکید نمود که مداخله انجام شده توسط ایالات متحده برای احیای حق تعیین سرنوشت مردم گرانادا بوده و این مداخله به منظور تضمین و اثبات آزادی مطبوعات، آزادی تجارت و آزادی انتخابات خواهد بود و به خاطر آوردن این مسأله که رژیم‌ها که با مداخله ایالات متحده برکنار شد، رژیمی سرکوبگر و مستبد بوده و مسؤولیت قتل نخست‌وزیر پیشین آقای بیشاپ^۳ و وزرای متعدد کابینه و افرادی که در طول تظاهرات کشته شده‌اند را برعهده دارد؛ اما اکثر دولت‌ها قرائت متفاوتی از آنچه ایالات متحده ادعا می‌نموده، داشته‌اند و معتقد بوده‌اند که مردم گرانادا قبل از مداخله، حق تعیین سرنوشت خویش را اعمال نموده‌اند. Louise (Doswald, 1986, 205) در مورد این مسأله نیز که آیا استناد به حق تعیین سرنوشت می‌تواند به عنوان مبنایی برای مشروعیت یک دولت به کارگرفته شود بین صاحب‌نظران اتفاق نظر وجود ندارد. خاطرنشان می‌سازد جامعه بین‌المللی پیش از این در مورد برخی وضعیت‌های استعماری و دولت‌های تبعیض نژادی

1. Shakhter and Ferer

2. See: Security Council Debate, 26 October 1983: UN.DOC.S/PV.2489 Security Council Debate, 25 October 1983: UN.DOC.S/PV.2487 Security Council Debate, 27 October 1983: UN.DOC.S/PV.2491

3. Bishop

آفریقای جنوبی و رودزیا به حق تعیین سرنوشت استناد نموده و حتی منجر به مداخله بین‌المللی گردیده است. لذا برخی مداخلاتی که از سوی سازمان ملل صورت گرفته و حمایت سیاسی و اقتصادی دیگر کشورها از ملت‌هایی که تحت سلطه استعمار و یا تبعیض نژادی بوده‌اند نه تنها مغایر حقوق بین‌الملل تلقی نشده، بلکه مورد تشویق نیز قرار گرفته است در مواردی این حمایت‌ها از ملت‌های فاقد حق تعیین سرنوشت، از حمایت سیاسی صرف فراتر رفته و در آن شورای امنیت مبادرت به وضع مجازات‌ها و حتی تجویز توسل به زور به موجب فصل هفتم را نموده است (امیدی، ۲۳۳-۲۳۴). به موجب قطعنامه شماره ۲۱۶ و ۲۱۷ در سال ۱۹۶۵ شورای امنیت اعلامیه استقلال رودزیا و تاسیس رژیم تبعیض نژادی را محکوم می‌نماید و از سایر دولت‌ها می‌خواهد تا از شناسایی این رژیم و ارائه تجهیزات نظامی به آن خودداری نمایند. به موجب قطعنامه ۲۲۱ نیز، این شورا مبادرت به وضع تحریم صادرات نفت به رودزیا نموده و از انگلستان خواسته در صورت ضرورت با توسل به زور مانع صدور نفت به رودزیا گردد. در این نکته که حق تعیین سرنوشت ملت‌ها در جریان استعماردایی رشد پیدا کرده و تکامل یافته است تردیدی نیست اما استناد به این اصل و محدود نمودن آن به وضعیت‌های استعماری و رژیم‌های تبعیض نژادی محل بحث حقوقدانان بوده است. به عبارت دیگر در اینکه حق تعیین سرنوشت در غیر از وضعیت استعماری، مبنایی برای برای سنجش مشروعیت دولت‌های دارای حاکمیت گردد بین حقوقدانان اختلاف نظر است.

به نظر برخی از کشورها، خصوصاً کشورهای جهان سوم، اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها کاربرد ضد استعماری دارد و فقط در وضعیت‌های استعماری قابل استناد است. به عنوان مثال دولت هند در هنگام پیوستن به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی حق شرطی را در ماده یک میثاق گنجانده که به موجب آن اصل تعیین سرنوشت تنها شامل ملت‌هایی است که تحت استعمار بوده‌اند و مشمول دولت‌های حاکمه مستقل نمی‌گردد (سیفی، پیشین، ۲۵۷). البته این نظریه در میان حقوقدانان غربی نیز طرفدارانی دارد در این زمینه پروفیسور جیمز کرافورد بر این اعتقاد است که در مرحله فعلی از توسعه حقوق بین‌الملل اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها نمی‌تواند مبنایی برای سنجش مشروعیت دولت‌های دارای حاکمیت باشد. به نظر ایشان لازمه توسل به اصل تعیین سرنوشت آن است که ملتی بتواند خود را به عنوان یک شخصیت سیاسی بین‌المللی سازمان دهد. بعد از شکل‌گیری و سازمان‌یافتن این شخصیت بین‌المللی و قرار گرفتن در قالب یک دولت، اصل منع مداخله در امور داخلی دولت‌ها مانع از آن است که سایر کشورها بتوانند در خصوص ماهیت و مشروعیت دولت حاکم در یک کشور اظهار نظر نمایند. به اعتقاد کرافورد در مورد دولت‌های

حاکمه مستقل اصل تعیین سرنوشت تنها می‌تواند مکمل حق حاکمیت دولت‌ها در مقابل مداخله خارجی باشد و با این دیدگاه نقض حاکمیت یک دولت از خارج می‌توان نقض حق تعیین سرنوشت مردم نیز تلقی گردد (امیدی، پیشین، ۲۳۵).

در برابر نگاه فوق، برخی از حقوقدانان با تفسیری موسع از اصل تعیین سرنوشت، معتقدند هر چند اصل تعیین سرنوشت در مسیری ضد استعماری تکامل یافته است و اصلی عام است شامل همه ملت‌ها، از جمله ملت‌های دارای حاکمیت مستقل نیز می‌گردد. از جمله کسانی که حامی چنین نگرشی است آرچاگ^۱ قاضی و رئیس سابق دیوان بین‌المللی دادگستری است. به نظر ایشان اصل تعیین سرنوشت اصلی عام است و همه ملت‌ها را شامل می‌گردد و می‌تواند به عنوان معیار سنجش مشروعیت دولت‌های حاکم بر کشورها عمل نماید.

بدین معنی که دولت حاکم بر یک کشور باید نماینده همه مردم آن، بدون در نظر گرفتن تفاوت نژادی، عقیده و رنگ باشد. تنها در چنین صورتی است که مداخله در امور داخلی و حاکمه این کشور مغایر حقوق بین‌الملل است در غیر این صورت، نمی‌توان اعمالی را که در حمایت بین‌المللی از اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها و در مسیر اعمال آن در یک کشور خاص صورت می‌گیرد، مداخله غیرقانونی تلقی نمود (همان، ۲۳۶). در مقابل دیدگاه دیگری مطرح شده است مبنی بر آنکه حق حاکمیت دولت‌ها از مفهوم کلاسیک و سنتی و مطلق خود فاصله گرفته است. سوآلی که مطرح می‌شود آن است که از حاکمیت کدام دولت باید دفاع نمود؟ دولتی که به حقوق اساسی مردمان خود توجهی نمی‌نماید، به حق تعیین سرنوشت مردم احترام نمی‌گذارد و به اصل حاکمیت قانون واقعی نمی‌نهد چگونه می‌توان از حاکمیت مشروع سخن گفت؟ آیا دولتی که اینگونه حاکمیتش از منظر مقررات بین‌المللی از دست رفته است، می‌تواند بدون هیچگونه مانعی به اعمال سبوعانه‌اش ادامه دهد و در مقابله هر مداخله احتمالی خارجی به اصل حاکمیت یا اصل عدم مداخله استناد نماید. آیا حقوق بین‌الملل در اینگونه موارد نباید راهکار اطمینان‌بخشی ارائه دهد.

در مداخله به منظور احیای دموکراسی این موضوع مورد توجه طرفداران اینگونه از مداخلات قرار گرفته است. به نظر این دسته از حقوقدانان مداخلات یک جانبه کشورها برای برقراری دموکراسی در کشورهای دیگر مغایر حقوق بین‌الملل نیست. اساس استدلال این نویسندگان این مطلب است که مفهوم «حاکمیت» در عصر حاضر، در حقوق بین‌الملل دچار تغییر شده و اشاره به حاکمیت مردمی دارد تا

حاکمیت حاکم و تنها حاکمیت مردمی است که در حقوق بین‌الملل محترم است. طبق این نگرش، حاکمیت مردم به همان مقدار که توسط عناصر خارجی قابلیت مورد تجاوز واقع شدن دارد، می‌تواند توسط حاکمان و عوامل داخلی نیز مورد تجاوز قرار بگیرد، در حالت اخیر، اصل حاکمیت نمی‌تواند به عنوان مانعی در برابر مداخلات خارجی قرار بگیرد این نویسندگان حتی مداخله آشکارا و غیرقانونی امریکا در پاناما که طی آن بدیهی‌ترین اصول حقوق بین‌الملل، یعنی ممنوعیت کاربرد زور و ممنوعیت مداخله زیر پا گذاشته شد، موجه تلقی کرده‌اند (سیفی، پیشین، ۲۶۳).

پروفسور دوماتو^۱ یکی از طرفداران نظریه مداخله برای دموکراسی، در مقاله‌ای در مجله امریکایی حقوق بین‌الملل در سال ۱۹۹۰ اظهار نمود که دخالت امریکا در پاناما پاسخی قانونی به استبداد بوده است و اقدامی موجه تلقی می‌شود (D'Amato, 1990, 515-525). همچنین می‌توان به تئوری مسئولیت برای حمایت^۲ نیز اشاره نمود این تئوری که برای پاسخگویی به انتقادات و محدودیت‌های مطرح شده در طرح مداخلات بشردوستانه ظهور یافته است، از برخی مداخلات حمایتی علیه دولت حاکم سخن به میان می‌آورد و طرفداران آن نیز از دیدگاه اخلاقی آن را توجیه می‌نمایند.

تئوری مسئولیت برای حمایت، قرائتی جدید از حمایت بشردوستانه و مکمل آن است. تازه‌بودن این ایده در چگونگی تضمین حقوق آحاد بشری است. این نظریه درصدد آن است تا تکلیف حمایت از حقوق بشر در مواقع بحران‌ها را بر دوش دولت‌های ملی تحمیل کرده و مداخله و توسل به قوای قهریه بیرونی را بسان تیغ جراحی به عنوان آخرین حربه تجویز نماید (سواری، ۱۳۹۰، ۱۷۵). به عبارت دیگر زمانی که تئوری مداخله بشردوستانه نتوانست مورد استقبال جامعه جهانی قرار گیرد و از سوی اکثر دولت‌ها غیرقانونی تلقی می‌شد حقوقدانان سعی نمودند نظامی را ایجاد نمایند که نقص‌های پیشین را نداشته باشد، به حمایت از حقوق بشر کمک نماید و ناقض اصل حاکمیت دولت‌ها و اصل عدم مداخله در حقوق بین‌الملل نباشد. کوفی عنان دبیرکل وقت سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۹ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد سعی نمود نگرشی جدید در حمایت از حقوق بشر را مطرح نماید که بعد از آن زمینه را برای ظهوری تئوری مسئولیت برای حمایت فراهم نمود (عنان، ۱۳۸۴، ۲۱۹-۲۱۷). هیأت عالی رتبه‌ای که از طرف دبیر کل سازمان ملل در سال ۲۰۰۳ ماموریت یافت تا در خصوص چالش‌های موجود در زمینه صلح و امنیت

1. Domato

2. Responsibility to Protect

بین‌المللی گزارش تهیه نماید نیز در بخشی از گزارش، اینگونه به نظریه مسؤولیت حمایت پرداخت. « با امضای منشور ملل متحد، دولت‌ها نه تنها از مزایای حاکمیت بهره می‌برند، بلکه همچنین مسؤولیت‌های ناشی از حاکمیت را نیز به عهده می‌گیرند. هرگونه برداشتی که ممکن است در نظام وستفالی در ابتدا از مفهوم حاکمیت کشور غلبه یافته باشد، امروز صریحاً تعهد یک دولت به حمایت از رفاه مردم خود و ایفای تعهدات خود در قبال جامعه بین‌المللی گسترده تر، با خود به همراه دارد. ولی در عین حال، تاریخ، به روشنی این درس را به همه ما می‌دهد که نمی‌توان فرض کرد که هر دولتی همواره قادر یا مصمم خواهد بود که مسؤولیت خویش را در جهت حمایت از مردم خود ایفا کند و از زیان‌رساندن به همسایگانش اجتناب ورزد و در این اوضاع و احوال، اصول امنیت جمعی این معنی را می‌دهد که بخش‌هایی از این مسؤولیت‌ها باید توسط جامعه بین‌المللی بر عهده گرفته شده تا به اقدام به موجب منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر در ایجاد ظرفیت یا ارائه حمایت لازم کمک نماید» (سواری، پیشین، ۱۸۰).

همانطور که گفته شد در این که مداخلات خارجی حتی اگر به دعوت قبلی باشد، ممکن است اصل حاکمیت دولت‌ها را به چالش کشاند و یا در تعارض با اصل ممنوعیت تهدید یا توسل به زور باشد بحثی نیست؛ اما واقعیت آن است دولتی که به حقوق اساسی شهروندان بی‌توجه است، به اصل حاکمیت قانون احترام نمی‌گذارد، زمینه ارتکاب جنایت بین‌المللی را فراهم می‌کند و خلاصه آنکه حق تعیین سرنوشت مردم را نادیده می‌گیرد، بیش از این نمی‌تواند به عنوان نماینده واقعی مردم محسوب شود؛ به نظر می‌رسد چنین حاکمیتی دیگر قابل احترام نباشد؛ زیرا مشروعیت چنین دولتی سخت محل تردید است. لذا باید فکری نو در انداخت و در اینگونه مواقع به دعوت شورشیان پاسخی مثبت داد. جامعه بین‌المللی نمی‌تواند نظاره‌گر اعمال غیرانسانی یک دولت مستبد و نامشروع در نادیده گرفتن حقوق اساسی انسان‌ها باشد و از خود دم نزند. شاید از این جهت بتوان کمی به طرفداران ایده مداخله برای دموکراسی و طرفداران مداخلات بشردوستانه و مسؤولیت برای حمایت حق داد. سند نهایی سران کشورهای جهان در سال ۲۰۰۵ که به مناسبت شصتمین سال تأسیس سازمان ملل متحد برگزار گردید حاوی نکات مهمی در خصوص نظریه مسؤولیت برای حمایت است و البته اشاره به نگرانی‌هایی که برشمردیم و ضرورت مقابله جامعه بین‌المللی با دولت‌هایی که به مسؤولیت خود عمل ننموده‌اند دارد.

در بخش‌هایی از این سند آمده است: «تمامی دولت‌ها در قبال جمعیتشان نسبت به نسل‌زدایی، جرایم

جنگی، پاکسازی قومی و جرایم علیه بشریت، مسؤولیت حمایت دارند. این مسؤولیت مستلزم پیشگیری از چنین جرایمی از طریق روش‌های ضروری و متناسب می‌باشد. ما این مسؤولیت را پذیرفتیم و مطابق با آن عمل خواهیم نمود. جامعه بین‌المللی در زمان مقتضی باید کشورها را کمک و ترغیب نماید تا این مسؤولیت را اجرا نمایند و از ملل متحد در ایجاد قابلیت هشدار دهنده زودهنگام حمایت نماید. همچنین جامعه بین‌المللی مسؤولیت دارد تا از روش‌های مناسب دیپلماتیک، بشردوستانه و سایر روش‌های صلح‌آمیز استفاده نماید تا به موجب فصل ششم و هفتم منشور از مردم در برابر جرایم علیه بشریت، نسل‌زدایی، جرایم جنگی و پاکسازی قومی حمایت به عمل آورد. در همین رابطه ما آماده ایم تا اقدامات جمعی را قاطعانه و به موقع به موجب فصل هفتم منشور از طریق شورای امنیت به صورت مورد به مورد و با همکاری سازمان‌های منطقه‌ای انجام دهیم که البته در این مورد باید اطمینان حاصل نمود که روش‌های صلح‌آمیز پاسخگو نبوده و مقامات ملی دولت‌ها نتوانسته‌اند از جمعیتشان در مقابل جرایم جنگی، نسل‌زدایی، جرایم علیه بشریت و پاکسازی قومی حمایت به عمل آورند (UN, GA, 2005.138-139). بنابراین همانطور که گفته شد، زمانی که یک دولت، به تعهداتش برای حفظ حقوق مردم خود عمل نمی‌نماید و مرتکب نقض‌های آشکار و گسترده حقوق انسان‌ها می‌گردد، نمی‌تواند به اصل عدم مداخله استناد نماید. همانطور که مطرح‌شدن اصل مداخلات بشردوستانه و اصل مسؤولیت حمایت در حقوق بین‌الملل نیز، استناد به اصل عدم مداخله را در مواقع اینچنینی، با چالش روبرو نموده و در بسیاری از مواقع، چنین استنادی قابل قبول نیست.

۴- نتیجه‌گیری

همانطور که ملاحظه شد، جامعه بین‌المللی نمی‌تواند در مقابل اعمال دولتی که به مسؤولیت‌های بین‌المللی خود عمل نمی‌نماید سکوت نماید. نمی‌توان انتظار داشت که یک دولت، مرتکب فجیع‌ترین اعمال ضدبشری گردد و حق تعیین سرنوشت مردم را نادیده انگارد و تابعان حقوق بین‌الملل برای مقابله با آن قدمی پیش نگذارند. لذا بهتر است در مواقعی اینچنین استثنایی که دولت حاکم، مشروعیتش را از دست می‌دهد، به شورشیان حق دعوت به مداخله داد. به نظر می‌رسد در اینگونه مواقع، نه با استناد صرف به دعوت شورشیان، بلکه به دلیل وضعیت خاص برشمرده شده، چنین مداخله‌ای به نفع شورشیان مجاز شمرده می‌شود. با این روش، دولت‌های مستبد و طغیانگر به این نتیجه می‌رسند که اقدامات انجام شده

توسط آنها دارای آثار و تبعاتی خواهد بود و نمی‌توانند از پذیرش مسؤولیت خود شانه خالی کنند. پذیرش این حق برای شورشیان در شرایط ذکر شده، نه تنها با قواعد حقوق بین‌الملل و آرای دیوان بین‌المللی دادگستری در تعارض نمی‌باشد، بلکه تقویت‌کننده یکی از اصول مهم حقوق بین‌الملل یعنی حق تعیین سرنوشت مردم است. در نظام حقوقی اسلام نیز افراد ستمدیده و مظلوم که مورد تاخت و تاز حکومت ظالم قرار گرفته‌اند مورد توجه قرار گرفته‌اند و کمک به این افراد، نه تنها منع نشده، بلکه به عنوان تکلیفی الهی دیده شده است و از این جهت احتیاط‌ها و مصلحت‌های موجود در حقوق بین‌الملل موضوعه، در نظام فقهی اسلام به چشم نمی‌خورد؛ لذا در چنین مواقعی، مسلمانان به عنوان یک وظیفه انسانی مکلفند به دعوت هموعان خود که علیه حکومت ظالم شوریده‌اند، پاسخ مثبت دهند. البته با توجه به اینکه امروزه دولت‌ها، به خصوص دولت‌های اسلامی، عضو تعهدات بین‌المللی هستند که آنها را از هرگونه اقدام خودسرانه علیه سایر دولت‌ها باز می‌دارد و حفظ نظم بین‌المللی نیز چنین منطقی را می‌پذیرد، لذا هر گونه کمک به گروه‌های شورشی و انقلابی باید با هماهنگی و تصمیم مراجع صلاحیتدار بین‌المللی باشد. همچنین در روابط بین‌المللی، تجویز چنین استثنایی نباید مستمسکی برای برخی دولت‌ها باشد تا بتوانند با استناد به آن، در سایر کشورها مداخله نمایند. مسلم است اقدامات یکجانبه و خودسرانه دولت‌ها، نه تنها کمکی به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی نمی‌کند، بلکه این مفهوم را با خطرات بیشتری مواجه می‌سازد و حقوق بین‌الملل را چند گام به عقب باز می‌گرداند. با توجه به آنچه گفته شد، جامعه بین‌المللی در انجام ماموریت‌هایی اینچنینی باید با دقت و اطمینان عمل نماید و اقدام نظامی نیز باید به صورت محدود، استثنایی و در مدت زمان مشخص شده و زیر نظر سازمان ملل متحد انجام پذیرد. لذا باید در انجام این مداخلات برخی ملاحظات ذیل را در نظر گرفت:

- ۱- این نوع از مداخلات جنبه استثنایی داشته و همچنان اصل بر عدم مداخله خواهد بود.
- ۲- این نوع از مداخلات به صورت یکجانبه مجاز نبوده و تنها از سوی شورای امنیت سازمان ملل و با نظارت این سازمان امکان‌پذیر است.
- ۳- این نوع از مداخلات باید به صورت محدود و در حد ضرورت و تا زمانی که خطرات واقعی دفع گردد ادامه یابد و بعد از اطمینان از فراهم‌شدن مقدمات تحقق واقعی حق تعیین سرنوشت مردم، پایان یابد.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن ادریس حلی، محمد بن احمد، (۱۴۱۱)، السرائر، جلد دوم، نشر اسلامی، قم، چاپ دوم.
- ۳- ابراهیمی، محمد و دیگران، (۱۳۷۹)، اسلام و حقوق بین‌الملل عمومی، جلد اول، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، سازمان سمت، تهران، چاپ سوم.
- ۴- امیدی، علی، (۱۳۸۵)، قبض و بسط مفهومی حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل، مجله حقوقی بین‌المللی، مرکز امور حقوقی بین‌المللی ریاست جمهوری، تهران، شماره ۳۵.
- ۵- بجنوردی، سید حسن، (۱۴۱۹)، القواعد الفقهیه، الهادی، قم.
- ۶- حرّ عاملی، محمد بن حسن، (۱۳۹۱)، وسائل الشیعه، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۷- حلی، یوسف بن مطهر (علامه)، (۱۴۱۰)، ارشاد الاذهان، نشر اسلامی، قم.
- ۸- حلی، یوسف بن مطهر (علامه)، (۱۴۱۷)، تذکره الفقهاء، مؤسسه اهل بیت، قم.
- ۹- حلی، یوسف بن مطهر (علامه)، (۱۳۳۳)، منتهی المطلب، نشر حاج احمد، تبریز.
- ۱۰- جاوید، محمد جواد، محمدی، عقیل، (۱۳۹۲)، نسبت اصل مداخله در حقوق بین‌الملل معاصر و اصل حمایت از مستضعفین در حقوق اسلامی، مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، شماره اول، شیراز.
- ۱۱- جبعلی عاملی، زین الدین، (شهید ثانی)، (۱۴۱۰)، الروضه البهیة فی شرحه اللمعه الدمشقیه، جلد ۹، داوری، قم.
- ۱۲- رضی، سید، (۱۳۸۲)، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، انتشارات الهادی، قم، چاپ ۲۳.
- ۱۳- سواری، حسن، حسینی بلوچی، مهدی، (۱۳۹۰)، نظریه مسؤلیت حمایت از حرف تا عمل، فصلنامه پژوهش حقوق، شماره ۳۲.
- ۱۴- سیفی، جمال، (۱۳۷۳)، تحولات مفهوم حاکمیت دولت‌ها در پرتو اصل تعیین سرنوشت، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۱۵.
- ۱۵- شهید اول، (۱۴۱۱)، اللمعه الدمشقیه، دارالفکر، قم، چاپ اول.
- ۱۶- شیرازی، سید محمدحسین، (۱۴۱۳)، الفقه، القواعد الفقهیه، مؤسسه امام رضا (ع)، بیروت.
- ۱۷- شیخ مفید، محمد، (۱۴۱۳)، الرساله الکافئه فی ابطال توبه الخاطئه، جلد اول، قم.
- ۱۸- شیخ صدوق، محمد بن علی، (۱۴۱۳)، من لایحضره الفقیه، جلد چهارم، دفتر نشر اسلامی، قم.
- ۱۹- ضیائی بیگدلی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، حقوق جنگ، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، چاپ دوم.
- ۲۰- ضیائی، یاسر، (۱۳۸۹)، تاملی بر وضعیت شورشیان از منظر حقوق توسل به زور، مجله حقوقی بین‌المللی، مرکز امور حقوقی بین‌المللی ریاست جمهوری، سال بیست و هفتم، شماره ۴۲.

- ۲۱- ضیایی، سید یاسر، (۱۳۹۲)، در آمدی بر جدایی طلبی در حقوق بین الملل، مؤسسه مطالعات و پژوهش های حقوقی شهر دانش، تهران، چاپ اول.
- ۲۲- طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹)، النهایه، دارالکتب العربی، بیروت.
- ۲۳- طوسی، محمد بن حسن، (۱۳۵۱)، المبسوط فی فقه الامامیه، جلد ۷، المكتبه المرتضویه، تهران.
- ۲۴- عزیزی، ستار، (۱۳۹۰)، بررسی مشروعیت دعوت از مداخله خارجی در مخصصات داخلی با تأکید بر رای دیوان بین الملل دادگستری در قضیه فعالیت های نظامی در سرزمین کنگو»، فصلنامه پژوهش حقوق، شماره ۳۳.
- ۲۵- عنان، کوفی، (۱۳۸۴)، با آزادی بیشتر: به سوی توسعه، امنیت و حقوق بشری برای همه، ترجمه مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد، انتشارات ایثاری، تهران.
- ۲۶- کلینی، محمدبن یعقوب، (۱۴۰۷)، کافی، جلد ۲، دار الکتب الاسلامیه، تهران.
- ۲۷- مقدس اردبیلی، احمد، (۱۴۰۹)، مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، موسسه النشر الاسلامیه، قم، چاپ اول
- ۲۸- مقتدر، هوشنگ، (۱۳۷۳)، حقوق بین الملل عمومی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات، تهران.
- ۲۹- الرحمانی، محمد، (بی تا)، قاعده نفی السبیل منهج فی الاستقلال و مقاومه الهیمنه، جلد ۳۲، مجله فقه أهل البيت (ع).
- ۳۰- محقق حلی، (بی تا)، شرایع الاسلام فی الفقه الاسلامی الجعفری، جلد دوم، دار مکتبه الحیاه، بیروت.
- ۳۱- نصیری لاریمی، رضا، (۱۳۹۳)، تقابل حق دعوت به مداخله دولت حاکم و حق تعیین سرنوشت داخلی مردم در حقوق بین الملل، فصلنامه تحقیقات حقوقی آزاد، دوره هفتم، شماره ۲۵.
- ۳۲- نجفی، محمدحسن، (۱۴۰۳)، جواهر الکلام فی شرح الشرایع، جلد ۴۱، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
- ۳۳- والاس ربکا، (۱۳۸۷)، حقوق بین الملل، ترجمه قاسم زمانی، مؤسسه مطالعات و پژوهش های حقوقی شهردانش.
- ۳۴- وری، پیتر، (۱۳۸۳)، فرهنگ حقوق بین الملل مخصصات مسلحانه، ترجمه سیامک کرمزاده و کتابون حسین نژاد، دبیرخانه کمیته ملی حقوق بشر دوستانه، تهران.
35. D'Amato, A.(1990).The invation of Panama was a lawful response to Tyranny, United State: *American Journal of International Law*.
36. General Treaty for the Renunciation of War.(1928). *The Kellogg–Briand Pact* (or Pact of Paris). 27 August 1928.
37. ICJ Reports. (1986).*Case Concerning Military and Paramilitary activities in and against Nicaragua* (Nicaragua v United States of America).

38. ICJ Reports. (2005). *The armed activities on the territory of the congo case* (Democratic Republic of Congo v. Uganda).
39. Louise Doswald, B.(1986).*The legal validity of military intervention by intervention of the government*, available in:<http://bybil.oxfordjournals.org/byguest> on October 9, 2012.
40. Max, P.(2011). *Intervention by invitation, institute For comparative public law and International Law*. Heidelberg and Oxford University Press.
41. Security Council Debate.(1983). UN.DOC.S/PV.2489
42. Security Council Debate.(1983). UN.DOC.S/PV.2487
43. Security Council Debate.(1983). UN.DOC.S/PV.2491
44. Thielborger, P.(2012).*The status and future of international law after the Libya intervention*. Goettingen Journal of International Law.
45. United Nations.(2005).*General Assembly. World Summit Outcome*, (A/60/L.1)
46. United Nations. (2011). *Security council resolution*, on the situation in Libya, No 1973.
47. United Nations General Assembly.(1965). *Declaration on the inadmissibility of intervention in the domestic affairs of states and the protection of their independence and sovereignty*,A/RES/2131 (XX)(21 December 1965)
48. United Nations, General Assembly.(1976). *Non-Interference in the Internal Affairs of State*. A/RES/31/91.
49. United Nations, General Assembly.(2005). *World summit outcome*, September,(A/60/L.1)
50. United Nations, GA Res. 3314 (XXIX) (1974),2625 (xxv) (1970) and 2621 (xxv) (1970)